

حاجی فیروز پیوسته



گروه پژوهشی «صاعقه»

زیرزمین برسد. خواهری که فرمانروای زیرزمین است، بسیار حسود است و به نگهبان‌ها دستور می‌دهد در هر دروازه مقداری از جواهرات الهه را بگیرند. در آخرین طبقه نگهبان‌ها حتی گوشت تن الهه را هم می‌گیرند و فقط استخوان‌هایش باقی می‌ماند. از آن طرف روی تمام زمین باروری متوقف می‌شود. نه درختی سبز می‌شود، نه گیاهی هست و نه زندگی. و هیچ کس نیست که برای معبد خدایان فدیة بدهد و آن‌ها که به تنگ آمده‌اند متحد می‌شوند و وزیر الهه را برای چاره جویی دعوت می‌کنند. الهه که پیش از سفر از اتفاق‌های ناگوار آن اطلاع داشته، قبلاً به او وصیت کرده بود که چه باید بکند. به پیشنهاد وزیر خدایان موافقت می‌کنند یک نفر به جای الهه به زیرزمین برود تا او بتواند به زمین بازگردد و باروری دوباره آغاز شود. در روی زمین فقط یک نفر برای نبود الهه عزاداری نمی‌کرد و از نبود او رنج نمی‌کشید، و او دوموزی شوهر الهه بود. به همین دلیل خدایان مقرر می‌کنند، نیمی از سال را او و نیمه دیگر را خواهرش که «گشتی نه نه» نام دارد، به زیرزمین بروند تا الهه به روی زمین بازگردد.

دوموزی را با لباس قرمز در حالی که دایره، دنبک، ساز و نی لبک دستش می‌دهند، به زیرزمین می‌فرستند. شادمانی‌های نوروز و حاجی فیروز برای بازگشت دوموزی از زیرزمین و آغاز دوباره باروری در روی زمین است.

طبق سخن دکتر مزداپور این کشف تأیید کننده حدس دکتر مهرداد بهار بوده و بر این اساس، سیاهی صورت حاجی فیروز خود دلیل بازگشت وی از سرزمین مردگان است. این کشف با تلاش شیدا جلیلود بر موضوع لوح اکدی مربوط به فرود ایشتر بر اعماق زمین بوده و در این مقال مطرح شده است.

حاجی فیروز، حاجی پیروز یا خواجه فیروز! چه فرقی می‌کند. آن چه تا حال بوده و هست مردی سیاه چرده‌ی سرخ جامه‌ایست با زنگوله‌ای بسته بر پای، دایره زنگی به دست که بهار را بانگ می‌زند، ای خلق جهان فصل، فصل نو شدن و شکفتن است، فصل زایش و دوباره رویش طبیعت است، برخیزید که رستاخیز عالم فرا رسیده است. این سیاه روی روشن ضمیر، چند روزی قبل از فرا رسیدن بهار پای کوبان و دست افشان می‌خواند و می‌خندد در کوچه و بازار، تا شاد کند دل هر عابر و ساکن برزن را. حال از کجا آمده است و چه پیشینه‌ای دارد خود حدیثی است مفصل.

در کشف سنت نوروز و میر نوروزی سخن بسیار است و مجال صحبت کم. اما آنچه بر این فرصت محدود مقبول اشارت است، نقل قولی از دکتر کتابیون مزداپور استاد زبان شناس و اسطوره شناس می‌باشد که در تارنمای آفتاب منتشر شده است.

دکتر مزداپور چنین ایراد سخن می‌کند: «نوروز جشنی مربوط به پیش از آمدن آریایی‌ها به این سرزمین است. لاقلاً از دو سه هزار سال قبل این جشن در ایران برگزار می‌شده و به احتمال زیاد، با آیین ازدواج مقدس مرتبط است. آن چه تصور می‌شده این است که الهه بزرگ، یعنی الهه مادر، دوموزی را برای شاهی انتخاب و با او ازدواج می‌کند. «اینانا» یا «ایشتر» که در بین النهرین است عاشق «دوموزی» یا «تموز» می‌شود (نام دوموزی در کتاب مقدس تموز است) و او را برای ازدواج انتخاب می‌کند. تموز یا دوموزی در این داستان، نماد شاه است. الهه یک روز هوس می‌کند که به زیرزمین برود، علت این تصمیم را نمی‌دانیم. شاید خودش الهه زیرزمین هم هست. خواهری دارد که شاید خود او باشد، که در زیرزمین زندگی می‌کند. اینانا تمام زیورآلاتش را به همراه می‌برد. او باید از هفت دروازه رد شود تا به